

در جهت تجدید حیات معنوی و فرهنگی اروپائیان قرن پانزدهم و نهضت اصلاح دین به مثابه جلوه دیگری از نوزایی معنوی و انسانی راه را برای خردگرایی دنیای مدرن هموار کردند، این خردگرایی و انسان‌باوری متأثر از جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی و تحولات سیاسی و فرهنگی — انقلاب صنعتی انگلستان انقلاب سیاسی فرانسه، پیشرفت علوم تجربی و طبیعی و علوم مکانیک و ارتباطات — در متن جنبش روشنگری سده‌های هجدهم و نوزدهم به نقطه اوج خود رسید.^۱

حاصل تمام دگرگونی‌های نظری و عملی و پیدایش گرایش‌های جدیدی در معارف بشری، بالاخره موجب جدایی علوم از فلسفه با مفهوم و محتوای دیگری گردید، به نحوی که از اواسط قرن هجدهم مکتب پوزیتیویسم^۲ که بر کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی تأکید می‌ورزید به منصف ظهور درآمد. البته از لحاظ تبارشناسی شکل‌گیری نظریه پوزیتیویسم به صورت عام به قرون قبل بازمی‌گردد. به‌طور مثال فرانسیس بیکن، ویلفردوپارتو، رنه دکارت و سن سیمون و بسیاری دیگر در طرح نظرات خویش بر ضرورت عینیت‌گرایی در مطالعات مسائل اجتماعی تأکید دارند، ولی هیچ یک از افراد نامبرده از پوزیتیویسم به مثابه علم صحبتی نمی‌کنند. تنها آگوست کنت دانشمند فرانسوی است که علم پوزیتیویسم را به معنا و مفهوم امروزی همانند جامعه‌شناسی سیاسی پایه‌گذاری کرد^۳ او بود که در شناخت عینی حیات اجتماعی و انسانی بر ضرورت کاربرد مشاهده و تجربه گردآوری و به‌کارگیری داده‌های عینی در یک رابطه علی در پی توضیح پدیده‌های اجتماعی است.

البته مکتب پوزیتیویسم مانند هر مکتب فکری دیگری مراحل مختلفی را در پشت سرگزارده است. نخست باید پوزیتیویسم را بر پدیده عصر روشنگری دانست. در واقع در دو قرن هجدهم و نوزدهم تحت تأثیر رخدادهای بنیادین فکری و اجتماعی به تدریج علوم اجتماعی از فلسفه جدا گردید و در مرحله دوم، یعنی در سال‌های پس از جنگ جهانی اول به موازات تخصصی شدن علوم اجتماعی در روند مطالعات پوزیتیویستی مسائل اجتماعی شاهد طرح شکل جدیدی از پوزیتیویسم به نام پوزیتیویسم منطقی می‌باشیم. طرفداران پوزیتیویسم منطقی مانند پوزیتیویست‌های اولیه به علم به عنوان تنها شکل دانش تأکید دارند. در عین حال بر تفکیک حوزه منطقی در عقل از تفکرات متافیزیکی غیرقابل اثبات

پوزیتیویسم شناخت مسلط بر سیاست خارجی ج.ا.ا

دکتر علیرضا ازغندی*

تاکنون محققان ایرانی تلاش‌های بسیاری برای تبیین علمی سیاست خارجی ایران انجام داده‌اند و در این راه کوشیده‌اند تا از یافته‌های جدید و رهیافت‌های گوناگون در عرصه روش‌شناسی علوم اجتماعی بهره‌برند. در این مقاله با بررسی بخش عمده‌ای از ادبیات موجود در این زمینه نشان داده خواهد شد که رهیافت غالب در این زمینه پوزیتیویسم بوده است. برای این منظور پس از بررسی اجمالی آموزه‌های پوزیتیویسم، نظرات محققان ایرانی درباره سیاست خارجی ایران، از منظر روش‌شناسی مورد تحلیل قرار گرفته و نتیجه گرفته خواهد شد که به رغم تفاوت‌های نظری، پوزیتیویسم بر مطالعات حاکم بوده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پوزیتیویسم، واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، رفتارگرایی.

مقدمه

مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی و طبیعی در واقع تا نهضت اصلاح دین و جنبش نوزایی در حوزه فلسفه صورت می‌گرفت ولی به تدریج تحت تأثیر دگرگونی‌های بنیادین صورت گرفته در زمینه‌های مختلف علوم طبیعی مطالعات فلسفی صرف و متکی و بهره‌مندی از احکام مابعدالطبیعه مردود و بنیان جهان‌بینی و نظام سنتی متزلزل گردید و انگیزه و ضرورت شناخت عقلی و علمی طبیعت و جامعه رونق گرفت. به‌ویژه جنبش نوزایی

*. استاد دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

اصرار می‌ورزند. مهمترین نکته‌ای که این گروه بر آن تأکید دارند، اصل تحقیق‌پذیری است، بدین معنا که هر فرضیه که از محک اثبات تعمیمات استقرایی پیروزمندانه سر برآورد، علم است و غیر از آن حرفی موهوم و بی‌معناست.^۴

پژوهش‌های اجتماعی پس از جنگ دوم جهانی در قالب رفتارگرایی علم پوزیتیویسم را به شدت به سمت کمی‌گرایی سوق داد، به‌علاوه بروز پدیده‌های اجتماعی جدید و طرح نظراتی نو در باب مسائل سیاسی زمینه‌ساز مباحث نظری پرباری میان علمای علوم اجتماعی و شکل‌گیری مکتب پوزیتیویسم جدید به نام پست‌پوزیتیویسم را فراهم ساخت. به موازات تحول در علوم اجتماعی و تخصصی شدن آن رشته روابط بین‌الملل پس از جنگ اول جهانی تأکید گردید و با شروع آموزش این رشته به صورت مستقل در برخی از دانشگاه‌های آمریکا و اروپا و تاسیس سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم رونق گرفت. تأکید رشته مستقل دانشگاهی روابط بین‌الملل در واقع دلایل متفاوتی داشته است. اول بدین خاطر بود که افکار عمومی جهان و سیاستمداران صلح‌دوست دنیای مخالف جنگ به شناخت علل حقوقی و سیاسی و اجتماعی جنگ و چگونگی جلوگیری آن علاقه نشان دادند. دوم تأکید این رشته چه از لحاظ نظری و سازمانی و چه از جنبه تخصصی در اوج رونق و توسعه پوزیتیویسم و در فرآیند تخصصی شدن علوم اجتماعی صورت می‌پذیرفت.

گفتیم که مطالعه روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته مستقل و آزمون‌جامع و نظام‌مند آن با جنگ جهانی اول آغاز گردید. جنگ بسیاری از نظرات مسلط درباره دیپلماسی و حقوق بین‌الملل را خدشه‌دار کرد و روابط و سیاست بین‌الملل را به تفکری صلح‌طلبانه و جهانشمول از طریق برقراری نظام امنیت جمعی و تأکید جامعه ملل سوق داد. در این راستا آرمان‌گرایی در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بر مطالعات بین‌الملل مسلط گردید و پس از چند سالی واقع‌گرایی یا نظریه محافظه‌کاری در واکنش به آرمان‌گرایی بر تحلیل مسایل روابط و سیاست بین‌الملل غلبه یافت. در واقع در دو دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان بر سر سرنوشت سیاست بین‌الملل و امکان برپایی صلح مناقشه و بحث می‌کردند رفتارگرایی به عنوان نظریه‌ای اجتماعی و علمی در نقد نظریات قبلی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و در دهه ۱۹۶۰ مطرح گردید. ولی این نظریه نیز همانند واقع‌گرایی علاقمند به

مفهوم‌سازی علوم اجتماعی، کمی کردن متغیرها و مدل‌سازی علی بود.^۵ در هر حال به رغم اینکه از جنگ جهانی اول تاکنون نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل در چارچوب معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مطرح گردیده ولی به خاطر نفوذ مفاهیم و روش‌های پژوهش از سایر رشته‌ها از جمله اقتصاد، جامعه‌شناسی، ارتباطات و روان‌شناسی به روابط بین‌الملل و به خاطر لزوم مطالعه نظام‌مند پدیده‌های قابل مشاهده در روابط بین‌الملل، تمام نظرات روابط بین‌المللی تحت تأثیر پوزیتیویسم قرار گرفته‌اند. بدین خاطر در این مقاله سعی می‌شود، نشان داده شود که از میان شناخت‌های مختلف در مطالعات روابط بین‌الملل شناخت پوزیتیویسم شناخت مسلط غالب بر تمام حوزه‌های اصلی مطالعات روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی، لیبرالیسم، رفتارگرایی و نواقع‌گرایی بوده است. این امر در مورد اکثر مکتوبات مرتبط با سیاست خارجی ایران هم در اصل مشروطیت و هم در جمهوری اسلامی کاملاً صادق است. بدین خاطر در این مقاله پس از ارائه تعریف مختصری از پوزیتیویسم سعی خواهیم کرد با بررسی ادبیات موجود در باب سیاست خارجی جمهوری اسلامی نشان دهیم که پوزیتیویسم گرایش حاکم بر این حوزه مطالعاتی است.

۱- چیستی پوزیتیویسم

گفتیم بررسی پدیده‌های اجتماعی با محوریت فلسفه با طرح دانش جدید پوزیتیویستی مورد نقد جدی قرارگرفت و منطق صوری ارسطویی دوران قرون وسطی با عقل استقرایی جایگزین شد آگوست کنت شارع اصلی مکتب اصالت اثبات بر این باور است که تاریخ تکامل انسان و جامعه اروپایی طی هفت قرن سه مرحله را پشت سر گذاشته است. در دوره اول که او مرحله ربانی-تخیلی می‌نامد و تا سال ۱۳۰۰ ادامه داشته انسان کلیه امور دنیوی و اخروی خویش را صرفاً ناشی از اراده و مشیت الهی تلقی می‌کند. اعتقاد بر این است که جامعه سیاسی از شرف و فضیلت بی‌بهره است و همه چیز اعم از سیاست و جامعه بر بنیادش استوار است و لذا امید داشتن به صلح در جامعه زمینی کار عبثی است. به عبارت دیگر ویژگی اصلی انسان این دوره مشمولیت‌ناپذیری او است، بدین خاطر تمام سرنوشت خویش را به عنوان قسمت به خداوند واگذار می‌کند.

مرحله دوم تا پایان قرن هجدهم به طول می‌انجامد. در این دوره انسان عصر رنسانس بر پارادایم مسلط بر جهان‌بینی قرون وسطی خدشه وارد ساخته و افسون زدایی از جهان طبیعت را در دستور کار خود قرار می‌دهد. ضمن اینکه همزمان جنبش نوزایی با طرح اندیشه‌های انسان دوستی در دامان خود خرد انسان را موضوع مطالعه و در کانون توجه خویش قرار می‌دهد. خردباوری مدرن یعنی حاکمیت عقلانیت به مثابه پیامدهای تحولات اجتماعی و اقتصادی که از رنسانس آغاز و با نمودها و شکل‌های مختلف تا شروع قرن نوزدهم ادامه یافت.^۷

اصالت علم ویژگی بارز مرحله سوم است. در این مرحله انسان‌ها از مرحله رفتار و کردار متعبدانه مذهبی و فلسفی گذر کرده و آمادگی مسئولیت‌پذیری ارادی و آگاهانه در سرنوشت خویش را به دست می‌آورند. از این دیدگاه جهان امر واقعی است و تخیل و تعقل باید به تابعیت احکام ناشی از تجربه و مشاهده درآید و لذا متافیزیک بی‌معنا خوانده می‌شود. مکتب شیوه و طرز تفکر پوزیتیویستی بر این امر تأکید دارد که سیاست و اجتماع را نمی‌توان صرفاً به اتکاء احکام مابعدالطبیعه توضیح داد بلکه لازم است برای شناخت عینی حیات اجتماعی و انسانی از مشاهده و تجربه سود جست.^۸

خلاصه پوزیتیویسم با اتکاء به علوم تجربی دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) پوزیتیویسم با متافیزیک مخالف است و فلسفه را خارج از علم می‌داند و یا کلاً آن را بی‌معنی و مبهم تلقی می‌نماید. ب) هیچ چیزی ورای واقعیت و قوانین محقق علوم وجود ندارد. واقعیت‌ها صرفاً از طریق مشاهده و اندازه‌گیری داده‌ها قابل توصیف و تبیین هستند. بنابراین نظریه‌های هنجاری در معرفت پوزیتیویستی علوم اجتماعی محلی از اعراب ندارد. ج) اساس و بنیاد معرفت پوزیتیویسم اعتقاد بر وحدت است. بدین معنی که تمام رشته‌های مطالعاتی علمی، اعم از علوم اجتماعی و طبیعی می‌توانند تابع نظام معرفت‌شناسی و روش‌شناسی واحدی باشند. د) محقق موظف است رفتارهای جمعی و پدیده‌های اجتماعی را در یک رابطه علی-علت و معلولی - در قالب‌های نظم‌های تجربه‌پذیر و با بی‌طرفی کامل مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. ه) فرض تحلیلی پوزیتیویسم این است که عامل نهایی تحقیق علوم اجتماعی، قوانین و یا تصمیمات شبه‌قانونی است.^۹

۲- پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل

گفتم پیش از جنگ جهانی اول سیاستمداران و تاریخ‌نگاران در بررسی تاریخ دیپلماسی از روش‌های صرفاً توصیفی-فلسفی بهره می‌گرفتند و پس از جنگ به دنبال اسباب و علل چیستی و چگونگی روابط بین‌الملل رفتند و در این جهت فعالیت خود را عمدتاً معطوف به دستیابی دلایل بروز جنگ و چگونگی جلوگیری از آن داشتند. تمرکز بر دستیابی به علل جنگ روش توصیفی-فلسفی مطالعات بین‌الملل را بی‌اعتبار و مفروض‌های پوزیتیویسم به عنوان معرفت غالب مطالعات روابط بین‌الملل جایگزین آن گردید، به نحوی که تا به امروز تمام حوزه‌های مطالعات و نظریات در روابط بین‌الملل یعنی رهیافت‌های واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، نواقع‌گرایی، رفتارگرایی، و مارکسیسم ساختاری را تحت‌الشعاع خویش قرار داده و تمام محافل دانشگاهی و علمی جهان غرب و جهان در حال توسعه را تسخیر کرده است.

در واقع وقوع جنگ جهانی را باید عامل تعیین‌کننده‌ای در نفوذ نگرش معرفت پوزیتیویستی در بررسی‌ها و مطالعات روابط بین‌الملل ارزیابی کرد. یعنی زمانی که این معرفت در قلمروی علوم اجتماعی در اوج شکوفایی بود. هرچند که در آثار محققین مسایل بین‌المللی اعم از دانشگاهی و غیردانشگاهی نمی‌توان به صورت کامل عناصری از معرفت پوزیتیویستی را در سال‌های بین دو جنگ جهانی مشاهده کرد. در عین حال این سال‌ها را باید در مطالعات روابط بین‌الملل مرحله نخست پیشرفت پوزیتیویسم به حساب آورد. یعنی دوره‌ای که به اصطلاح نظام امنیت جمعی جایگزین نظام پنج قطبی سال‌های پیش از جنگ اول جهانی شده و آرمان‌گرایی با دغدغه یافتن علل جنگ و حفظ صلح به مثابه اولین پارادایم پوزیتیویستی بر روابط بین‌الملل تسلط یافته بود. همچنین در این سال‌ها اکثر نظریه‌پردازان به تلاش گسترده در مطالعات خویش دست زدند که روابط بین‌المللی را در کنار سایر علوم اجتماعی به عنوان یک رشته دانشگاهی بقبولانند.^{۱۰}

جنگ جهانی دوم که موجب فروپاشی جامعه ملل به عنوان جامعه حافظ صلح گردید، ضمناً تجلی و نمود شکست آرمان‌گرایی سال‌های بین دو جنگ نیز محسوب می‌شود. این شکست باعث گردید که بسیاری از اساتید حقوق بین‌الملل و علمای علوم اجتماعی نظریه واقع‌گرایی را به عنوان پارادایم عینی‌تر مطالعات روابط و مسائل بین‌الملل مطرح نمایند. با

نوشته‌های هانس مورگنتا استاد آمریکایی و آلمانی تبار روابط بین‌الملل به عنوان یکی از جدی‌ترین طرفداران واقع‌گرایی، پوزیتیویسم وارد مرحله جدیدی از مطالعات جهانی شد. کتاب او تحت عنوان "سیاست میان ملل در واقع گام اولیه ولی تعیین‌کننده در نزدیک شدن سیاست بین‌الملل به الگوی علوم طبیعی بود. به باور مورگنتا سیاست همانند جامعه مشمول قوانین عینی است که ریشه در نهاد بشر دارد. او می‌نویسد: "واقع‌گرایی همان‌گونه که عینیت قوانین سیاست را قبول دارد، امکان توسعه نظریه‌های عقلانی را که بتواند این قوانین عینی را هرچند به شکل ناقص و یک‌جانبه بیان کند می‌پذیرد". بدین ترتیب او در مقابل دو مغلطه رایج، یعنی توجه به‌انگیزه‌ها و اولویت‌های ایدئولوژیک موضع‌گیری می‌نماید.^{۱۱}

تعدادی از نظریه‌پردازان مسایل سیاسی در مقابله با کسانی که واقع‌گرایان را به طرفداری از حفظ وضع موجود متهم می‌کردند در دهه ۱۹۶۰ به تجدید نظر در افکار و آراء واقع‌گرایان کلاسیک اقدام کردند. در این جهت کنت والتس را می‌توان به عنوان تأثیرگذارترین آنان نام برد. او با تلاش در رفع نقص‌های دیدگاه‌های واقع‌گرایان کلاسیک در به‌کارگیری روش‌های پوزیتیویستی و بازسازی نظریه موازنه قدرت در قالب ساختارگرایی و با تأکید بر نقش و تأثیر نظام بین‌الملل بر واحدهای سیاسی، ساختار و کارگزار؛ پایه‌گذار نگرش جدیدی در مطالعات روابط بین‌الملل شد که نام نواقع‌گرایی را به خود گرفت.

کنت والتس با تأکید بر ملاک و معیار علم بودن سیاست بین‌الملل و ضرورت تسری متدها و روش‌های علوم طبیعی به روابط بین‌الملل اعتقاد دارد که نظریه روابط بین‌الملل باید توضیح‌دهنده قواعد منظم رفتار دولت‌ها به شکلی مختصر و مفید و قابل آزمون باشد. او می‌نویسد: "قوانین در صورتی ایجاد می‌شود که آزمون‌های مطالعاتی و آزمایشگاهی را پشت‌سر گذارند. قوانین واقعیت‌های قابل مشاهده هستند و به قوت خود باقی می‌مانند."^{۱۲} در هر حال هرچند که نواقع‌گرایی از هر بابت جایگزین رهیافت‌های دیگری گردید، ولی این نظریه نیزمانند نظریات دیگر روابط بین‌الملل از جنبه معرفت‌شناسی راه پوزیتیویستی را در پیش گرفت.

همچنین در این دهه که در مطالعات روابط بین‌الملل از دهه رفتارگرایی نام برده می‌شود، تعدادی از نظریه‌پردازان با بهره‌مندی از پوزیتیویسم منطقی بنیانگذار رهیافت

رفتارگرایی در روابط بین‌الملل شدند. و زمینه‌ساز نگرش جدیدی در چارچوب فکری مطالعات حوزه سیاست و روابط بین‌الملل گردیدند. رفتارگرایی در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل را می‌توان بازتاب روایت آمریکایی پوزیتیویسم دانست که حاوی فرضیاتی عمدتاً تجربی است و مسائل مورد مطالعه و پژوهش خویش را در یک رابطه علت و معلولی انجام می‌دهند و ضمن اینکه بر استفاده از دستاوردهای علوم طبیعی و علوم انسانی تأکید می‌ورزد. در واقع رفتارگرایی با بهره‌مندی از مفاهیم و روش‌های علمی مطالعه منسجمی را برای مطالعه و نقد و بررسی مسائل و پدیده‌های روابط بین‌الملل و قانونمند کردن آنان انجام می‌دهد.^{۱۳}

خلاصه آنکه رفتارگرایان را می‌توان مرحله تکامل یافته متدولوژیک تفکر اثباتی در روابط بین‌الملل پنداشت که با غلبه بر رویکرد واقع‌گرایی و مطالعات روابط بین‌الملل و با تأکید بر ضرورت گردآوری داده‌های عینی، طبقه‌بندی و تجزیه تحلیل روشمند آنها امکانات پژوهشی ابعاد و جوانب ناشناخته و جدید سیاست و روابط خارجی را به نحو گسترده‌ای فراهم نمودند و با انتقاد شدید از معرفت سنت‌گرایی و نگرش‌های هنجاری مدعی شدند که شناخت روابط بین‌الملل باید از شائبه‌های ذهنی و فلسفی و هنجاری دور باشد.^{۱۴}

در یک جمع‌بندی به مؤلفه‌های عمده پوزیتیویسم به مثابه یکی از مهمترین ویژگی مشترک رهیافت‌های مهم در روابط بین‌الملل یعنی لیبرالیسم واقع‌گرایی، واقع‌گرایی ساختاری و رفتارگرایی اشاره می‌شود. اصولاً پوزیتیویست‌ها به روابط بین‌الملل همانند سایر علوم اجتماعی به مثابه علم برخورد می‌کنند و در یک رابطه علت و معلولی در پی دستیابی به علل بروز جنگ و بحران‌های سیاسی و نظامی چگونگی استقرار صلح، تأمین امنیت جهانی و بهبودی همه جانبه روابط بین‌الملل هستند علمی بودن روابط بین‌الملل بدین خاطر است که دانشمندان تمامی نحله‌های فکری در مطالعات و بررسی مسایل جهانی همان ابزارها و مؤلفه‌هایی را به کار می‌برند که در علوم طبیعی کاربرد دارند یعنی مشاهده و تجربه. مضافاً بر این پوزیتیویست‌ها رفتارهای جمعی و فردی، ارادی و غیرارادی انسان را به قالب نظریات تجزیه‌پذیری می‌ریزند. این امر فی‌نفسه علمی بودن و عینیت دانش‌ها را تأمین می‌نماید.^{۱۵}

بسیاری از پژوهش‌گران جریان سازمکتب واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی افرادی همچون چارلز مک‌لند، هانس مورگنتا، کنت والتس، هدی بال و جیمز روزنا در تلاش برای علمی کردن روابط بین‌الملل گام‌های مؤثری برداشتند. مورگنتا سیاست بین‌الملل را به عنوان علم می‌پذیرد و بدین ترتیب شناسنامه مستقلی را برای سیاست بین‌الملل در نظر می‌گیرند. به نوشته او "سیاست بین‌المللی به عنوان یک رشته علمی دانشگاهی از تاریخ معاصر، رویدادهای جاری، حقوق بین‌الملل و اصلاحات سیاسی متمایز است... این رویدادها تنها یک بار اتفاق می‌افتد و در گذشته و آینده هرگز تکرار نشده و نمی‌شود، از سوی دیگر رویدادهای مزبور به یکدیگر شباهت دارند، زیرا تجلی نیروهای اجتماعی‌اند. از مقایسه میان رویدادها می‌توان مبانی سیاست بین‌الملل را شناخت".^{۱۶}

به اعتقاد مورگنتا هدف سیاست بین‌الملل همانند هدف علوم طبیعی تبیین جهان خارج سیاست و کشف قوانین عام است. بدین خاطر یک نظریه سیاسی باید همانند نظرات طبیعی بامعیارهای تجربی آزموده شود. از دیدگاه چارلز مک‌لند لیبرال نیز مطالعه روابط بین‌الملل یک ابزار فکری برای مطیع ساختن واقعیت است.^{۱۷}

در هر حال ضرورت شناسایی قابل مشاهده رفتارهای سیاسی در روابط خارجی دول و قائل نبودن به تفاوت میان علوم طبیعی و علم روابط بین‌المللی آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان را در طیف نظریه‌پردازان پوزیتیویسم روابط بین‌الملل قرار می‌دهد تلاش دیگر واقع‌گرایان و مطالعات مسایل بین‌المللی در جداسازی ارزش‌ها و واقعیت‌ها است. به باور پژوهش‌گران مسایل بین‌المللی لازم است تحلیل‌گر در مطالعات خویش عینیت و بی‌طرفی را کاملاً رعایت نمایند و از دخالت دادن باورهای حاکم بر ذهنیت خود در بررسی موضوعات بپرهیزد و با کاربرد سازوکارهای علمی و روش‌های کمی به روشن‌تر شدن چگونگی روند تصمیم‌گیری و شکل‌گیری پدیده‌ها و رخ دادهای بین‌المللی یاری رساند چرا که آمیختگی ارزش‌ها با واقعیت‌های بین‌المللی در علمی بودن روابط بین‌المللی شدیداً صدمه می‌زند. مورگنتا در باب ضرورت جدایی حوزه‌های پژوهشی ارزش‌ها و واقعیت‌ها می‌نویسد: "چنانچه کسی نظریه پوزیتیویستی روابط بین‌الملل را مورد آزمون قرار دهد باید معیا و ملاکش در آزمون و ارزیابی نظریه واقعیت باشد یعنی سنجش تجربی و عمل‌گرایانه "در غیر این صورت نظریه‌اش غیرعملی و صرفاً ذهنی و

انتزاعی خواهد بود.^{۱۸}

علاوه بر علمی بودن روابط بین‌الملل از دیدگاه پژوهش‌گران نحله‌های فکری مختلف باید تبیین علمی پدیده‌های اجتماعی و مهار آنها را از دیگر ویژگی‌ها و شاخص‌های پوزیتیویست‌ها در علوم اجتماعی به حساب آورد مروری اجمالی به نوشته‌های پژوهش‌گران الگوهای قالب فکری پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل یعنی لیبرالیسم، واقع‌گرایی نواقع‌گرایی، رفتارگرایی و مارکسیسم ساختاری شاهد آن هستیم که تمامی آنان در جستجوی تبیین پدیده‌های بین‌المللی می‌باشند. به عبارت دیگر روابط بین‌المللی پوزیتیویستی می‌کوشد متغیرهای اصلی در روابط بین دول را شناسایی و رفتارها را تبیین نماید و ویژگی‌ها و نوع شاخص‌های روابط میان واحدهای ملی را آشکار سازد. البته علاوه بر تبیین‌های عملی در روابط بین‌المللی می‌توان تبیین‌های دیگری همچون تبیین ساختاری و کارکردی در مطالعات پوزیتیویستی روابط بین‌المللی را شناسایی کرد. از جمله تأثیرگذارترین تبیین‌های ساختاری در روابط بین‌المللی پوزیتیویستی، تبیین‌های پوزیتیویست‌های نواقع‌گرا، افرادی چون کنت والتس می‌باشد. تبیین همگرایی منطقه‌ای نمونه‌ای از تبیین‌های کارکردی در روابط بین‌المللی محسوب می‌شود، که مورد توجه فوق‌العاده زیاد تحلیل‌گران مسایل بین‌المللی قرار گرفته است.^{۱۹} البته نمونه برجسته ویژگی از این نوع تبیین‌ها را می‌توان در نوشته‌های پوزیتیویست‌های مارکسیست، به‌ویژه طراحان و طرفداران نظریه نظام جهانی ملاحظه کرد.

با توجه به اینکه پارادایم‌های غالب بر معرفت و روش پوزیتیویسم در روابط بین‌المللی درجه علمی بودن علوم از جمله روابط بین‌المللی را نسبت به نزدیکی و یا دوری به علوم طبیعی می‌سنجند. همان اهداف اصلی علوم طبیعی که عبارت باشد از مهار پدیده‌ها و رخدادها و در نهایت پیش‌بینی لازم آنها را دنبال می‌کنند، واقعیتی است انکارناپذیر که هدف علوم اجتماعی پیشرفته پیش‌بینی حوادث و تحولاتی است که در روابط انسان‌ها صورت می‌گیرد و این امر زمانی امکان‌پذیر است که رابطه بین "علائق، تعلقات و هدف علم" پذیرفته شود.^{۲۰}

موقعیت اقتصادی و سیاسی فائق و هژمونیک ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و طرح نظریه اصالت قدرت مورگنتا و سپس والتس دقیقاً بیانگر رابطه

تفکیک‌ناپذیر این سه عنصر است. به عبارت دیگر دولتمردان آمریکا پس از جنگ به کنترل پدیده‌ها و رخدادهای جهانی و مدیریت آنها شدیداً تمایل نشان دادند. تحقق این علاقه نیازمند پشتوانه فکری و نظری منسجم و قابل اجرا بود. بدین خاطر بود که در دهه ۱۹۵۰ شاهد حضور تعداد بیشماری از تحلیل‌گران مسایل سیاسی و انتشار ده‌ها کتاب و مقاله در ضرورت و چگونگی مهار و پیش‌بینی پدیده‌ها و حوادث بین‌المللی هستیم. ولی در کانون تمامی تلاش‌های خط‌دهنده، نوشته‌های هانس مورگنتا قرار دارد. به‌ویژه آنکه او اولاً قدرت را در کانون سیاست بین‌الملل قرار داد. ثانیاً تلاش برای کسب قدرت و سلطه را امری ذاتی تلقی نمود. ثالثاً بر پدیده‌ها و رخدادهای جهانی به عنوان واقعیتهای جهانشمول و تجربی تأکید می‌ورزید و رابعاً پذیرش برتری هژمونیک اقتصادی و تسلیحاتی آمریکا توسط تمامی کشورها را ضروری می‌دانست.

روی هم رفته می‌توان مدعی شد که در کانون تمامی نظرات غالب در روابط بین‌الملل قدرت قرار گرفته است. لذا آنچه اهمیت دارد کنترل یکدیگر و در سطح جهانی کنترل دولت‌هاست. در واقع ضرورت بررسی پدیده‌ها و رخدادهای بین‌المللی و کنترل و مدیریت آنها علم پوزیتیویستی روابط بین‌الملل را به عنوان رشته‌ای مستقل و جهانشمول گردانید. یعنی روابط بین‌الملل پوزیتیویستی امروزه مانند گذشته شناخت مسلط و غالب این رشته مطالعاتی است.

۳- پوزیتیویسم و سیاست خارجی ایران

مطالعه مکتوبات مرتبط با سیاست و روابط خارجی در عصر مشروطیت بیانگر آن است که به‌ندرت نوشته قابل‌اعتنایی را می‌توان یافت که سیاست خارجی ایران را در چارچوب یک نظریه مشخص و با استفاده از روش‌های علمی مورد بررسی قرار داده باشد. به استثنای تعداد محدودی از تحقیقات در باب سیاست و روابط خارجی سال‌های سلطنت پهلوی‌ها اکثراً هیچ فرقی چه از جنبه مفهومی و تعریف مفاهیم و چه از بابت روش تحقیق بین سیاست خارجی و روابط خارجی به مثابه هدف و وسیله قایل نیستند. و به خاطر عدم آگاهی از نظرات جدید در علوم اجتماعی با یک نگاه تاریخی به همان مفاهیم و مقولاتی در نوشته‌های خویش توسل می‌جویند که در ادبیات سیاسی غربی‌ها به کار

رفته است. اکثر کتاب‌هایی که در باب سیاست و روابط خارجی ایران عصر مشروطیت نوشته شده در واقع سیاست خارجی ایران را بازتابی از سیاست قدرت‌های بزرگ می‌دانند و بر نقش قدرت‌های خارجی، عمدتاً انگلستان و یا ایالات متحده آمریکا نسبت به سایر عوامل تأثیرگذار تأکید می‌ورزند.^{۲۱} برخی نیز طرز تلقی شاه و نقش فردی او در شکل‌گیری روابط خارجی را منبع اصلی سیاست خارجی محسوب می‌دارند و با یک دیدگاه یک سببی عوامل بیرونی و درونی تأثیرگذار بر روند سیاست‌گذاری و اجرایی سیاست خارجی را نادیده می‌گیرند.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی با ایجاد فضای نسبتاً مناسب تحقیق و پژوهش مسایل سیاسی شاهد انتشار قابل توجهی از تألیفات و مقالات مختلف سیاسی و اجتماعی توسط پژوهش‌گران و دانشگاهیان هستیم. بسیاری از پژوهش‌گران کوشیده‌اند با استفاده از مفاهیم و نظرات مدرن و با مدد جستن از روش‌های علمی بر محدودیت‌های تحقیقاتی موجود فائق آیند. در عین حال آنها نتوانستند به نحو احسن ارتباط واقعیت‌های اجتماعی جامعه را با ساختار سیاسی در بروز بحران‌ها و حل و فصل مشکلات اجتماعی از جمله سیاست خارجی توصیف و تبیین نمایند. بدین خاطر به رغم پیشرفت‌های نظری قابل توجه در سیاست خارجی هنوز شاهد وجود آشفتگی مطالعاتی و چندگانگی نظری در مطالعه و بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم.

چون هنوز دوگانگی سنت و مدرنیته در عمیق‌ترین لایه‌های افکار و کردار تحلیل‌گران مسایل سیاسی و روابط خارجی نفوذ کرده، آنها نمی‌توانند با آسودگی خیال پژوهش‌های موردی و تجربی را بر بنیان مقولات دستگاه اندیشه مدرن به درستی سامان دهند. علاوه بر این به خاطر فقدان دیالوگ زنده و مستقل در ارتباط با فلسفه شناخت میان محققین و اندیشمندان ایرانی حریم این حوزه بسیار مهم مطالعاتی توسط غیرمتخصصان شکسته شده و افراد زیادی خارج از این حوزه به خود اجازه می‌دهند به تحلیل‌های سطحی پدیده‌های بین‌المللی بپردازند.

برخی در تلاش ارائه یک تحلیل ظاهراً بی‌طرفانه و توصیف وقایع حادث در روند روابط خارجی ایران با سایر دولت‌ها و تبیین چرایی آنها هستند و یا با مدد جستن از اصول مربوط به سیاست خارجی در قانون اساسی به صورت توصیفی و تطبیق

رویکردهای آرمان‌گرایی با واقعیت‌ها به بررسی منابع رسمی تصمیم‌گیری می‌پردازند. بسیاری دیگر سیمای عالمانه به خود گرفته و با تفسیر قانون اساسی و تعریف اصول سیاست خارجی مندرج در آن در قالب ایدئولوژیک و یا از منظر استقلال و وابستگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند. و بالاخره می‌توان به تعداد انگشت‌شماری از منابع در زمینه سیاست و روابط خارجی اشاره کرد که با مدد مفاهیم علوم اجتماعی و در قالب نظریه‌ای مشخص سیاست خارجی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. در اینجا فقط به بررسی این نوع از این نوشته‌ها پرداخته می‌شود.^{۲۲}

احمد بخشایشی اردستانی در تألیف خود سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در بخش سطح تحلیل کلان با استمداد از متد قیاسی و سطح تحلیل خرد با روش استقراء مورد بررسی قرار می‌دهد. فرض نویسنده این است که ایران با نوعی نوزایی اسلامی در جهت تحقق و به واقعیت رساندن نظریه دولت اخلاقی گام برمی‌دارد. نتیجه منطقی دولت اخلاقی از نظر بخشایشی اولاً فراوطنی بودن نرم‌های مورد پذیرش نخبگان حاکم است و ثانیاً غیرقابل پذیرش منحنی پنداشتن نرم‌های غیردولت اخلاقی است.^{۲۳} نویسنده مدعی است که نام بنیانگذار نظریه دولت اخلاقی یعنی هگل با دو جنگ جهانی اول و دوم گره خورده و از او به عنوان الهام‌بخش نظام فاشیسم و تهدید و جنگ نام می‌برد و آن‌گاه در مقام مقایسه برای بنیان نظام جمهوری اسلامی چنین وضع مشابهی را بر اساس اتهامات غربی‌ها به جمهوری اسلامی ایران قائل شده است.^{۲۴}

نویسنده در بخش بعدی کتاب خود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از دیدگاه سطح فرد در سه فاصله زمانی مورد بررسی قرار داده است. در دوره اول، سیاست خارجی بر ضرورت داشتن رابطه با تمامی کشورها تأکید دارد. البته رابطه‌ای که از نظر بخشایشی «در طیفی از حرکت‌ها بین دو نقطه تخاصم مطلق در موضع منفی و اتحاد مطلق در نقطه مثبت حرکت می‌کند».^{۲۵} دوره دوم تحت عنوان رادیکالیسم شامل سال‌های جنگ عراق علیه ایران و تلاش نظام جمهوری برای صدور انقلاب و ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی-اسلامی بر سراسر جهان است. به اعتقاد بخشایشی سال‌های پس از جنگ یا در واقع سال‌های ریاست جمهوری اکبر هاشمی بهرمانی را باید دوره عادی‌سازی رفتار دولت جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی نامید. اهمیت قائل

شدن تأمین منافع و امنیت ملی و در اولویت قرارداشتن رابطه با همسایگان و کشورهای عربی خلیج فارس از مشخصات اصلی این دوره است.^{۲۶}

کتاب بخشایشی اردستانی به رغم اینکه نسبت به کتاب‌های قبلی از جامعیت بهتری برخوردار است، ولی از چند جهت با نوعی ناهماهنگی روبه‌روست.

در سطح تحلیل کلان به دولت اخلاقی هگل اشاره می‌کند و جمهوری اسلامی ایران را نیز شامل این نوع دولت می‌داند. ولی در بخش بعد با بهره‌گیری از نظریه تصمیم‌گیری جیمز روزنای واقع‌گرا به بررسی رفتار خارجی می‌پردازد ارتباط این دو سطح تحلیل با بهره گرفتن دو نظریه معارض متافیزیکی و عینی‌گرایی سوال برانگیزاست. به عبارت دیگر مبانی نظری دولت اخلاقی منبعث از تعالیم فلسفه سیاسی غرب، متافیزیک و پروتستان می‌باشد. بنابراین مقایسه آن با مبانی دولت ایران با پارادوکس‌های زیادی روبه‌روست.

تألیف سید محمدکاظم سجادیپور مجموعه مقالاتی است که به مناسبت‌ها و در زمان‌های مختلف در مجلات داخلی به چاپ رسیده و از دو بخش نظری و عملی تشکیل شده است. سجادیپور چنین بیان می‌کند آنچه از مطالعه مکتب‌ها و نحله‌های مختلف فکری گوناگون رشته روابط بین‌الملل و سیاست خارجی می‌توان استنباط کرد، این است که در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نمی‌توان تنها به یکی از این نحله‌ها تکیه داشت. در عین حال به اعتقاد او مکتب واقع‌گرایی در مقایسه با آرمان‌گرایی حداقل پس از پایان جنگ عراق علیه ایران «کارایی بیشتری برای نیازهای تحلیلی مربوط به سیاست خارجی ایران دارد».^{۲۷}

سجادیپور به عنوان یک شخصیت علمی و اجرایی هرچند احتیاط‌آمیز به نقد سیاست خارجی ایران پرداخته و پیشنهادهایی جهت رفع نابسامانی‌های حاکم بر سیاست خارجی ایران ارائه می‌دهد. از آن جمله پیشنهاد می‌دهد سیاست خارجی جمهوری اسلامی با هدف تأمین منافع و امنیت لازم است از واکنش‌های انفعالی فاصله گرفته و نقش فعالانه‌تری در صحنه جهانی و روابط بین‌الملل ایفا نماید.^{۲۸} از توجه بسیار زیاد سجادیپور به پدیده‌ها و رخدادهای بین‌المللی می‌توان نتیجه گرفت که او به استفاده از نظریه نواقح‌گرایی در بررسی و تبیین سیاست خارجی ایران نسبت به سایر نظریه‌های روابط

بین الملل تمایل بیشتری دارد.^{۲۹}

تاکنون به شخصیت‌ها و مکتوباتی اشاره شد، که تمامی به نحوی بر ضرورت استفاده از دیدگاه واقع‌گرایی دربررسی ساختار نظام و آثار آن بر سیاست خارجی جمهوری تأکید می‌ورزند. حال به نوشته‌های سه شخصیت دانشگاهی دیگر یعنی امیرمحمد حاجی یوسفی، محمود سریع‌القلم و روح‌الله رمضانی که هم از منظر مطالعات علمی-آکادمیک و هم از جنبه بینش و روش با سایر مکتوبات تفاوت دارند مختصر اشاره می‌شود. با بررسی این تألیفات می‌خواهیم نشان دهیم که پوزیتیویسم معرفت غالب بر مطالعات و پژوهش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است.

از مطالعه مقالات و تألیفات متعددی که امیرمحمد حاجی یوسفی در باب سیاست و روابط خارجی انتشار داده است^{۳۰} می‌توان چنین نتیجه گرفت که به استفاده از نظریات واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی در تبیین سیاست خارجی ایران نسبت به سایر نظریه‌ها تمایل بیشتری دارد. به عبارت دیگر از نظر حاجی یوسفی مهمترین عامل در مطالعه سیاست خارجی توجه به واقعیات داخلی و خارجی کشورهاست. هرچند که وی در نوشته‌های خویش تجویزهایی را جهت دست‌یابی به منافع ملی و در برقراری روابط عادی با کشورها مطرح می‌سازد،^{۳۱} ولی هیچ‌گاه صبغه سیاسی به خود نگرفته و به همین خاطر از علمی شدن مطالعه تاریخ سیاسی دور نگردیده است. علاوه بر این نوشته‌های او تقلیدی و کلیشه‌ای نیست و با ارائه ارزیابی‌های قابل ملاحظه مبتنی بر داده‌ها و مواد خام نقش ارزنده‌ای در شناخت واقعی رخدادهای سیاسی ایفا می‌نماید.

هدف اصلی که محمود سریع‌القلم در تألیف خود دنبال می‌کند در واقع پیدا نمودن پاسخ مناسبی برای این سؤال است که با توجه به ظرفیت و ماهیت جمهوری اسلامی چه نوع ائتلاف و ترکیب فراملی تأمین‌کننده منافع ملی است.

برای پاسخ به این سؤال سریع‌القلم با بهره گرفتن از نظرات واقع‌گرایانی همچون هانس مورگنتا و جیمز روزنا به بررسی میزان و قابلیت ائتلاف ایران با همسایگان جنوبی و شمالی و همچنین کشورهای اسلامی و حاشیه بزرگ شرق می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که به دلایل مختلف از جمله وجود تناقض بین اصول قانون اساسی و عملکرد جمهوری اسلامی در این چهار منطقه هیچ زمینه‌ای برای ائتلاف و اتحاد

ایدئولوژیک پایدار وجود ندارد.^{۳۲}

محمود سریع‌القلم ضمن انتقاد از بی‌برنامگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به ابدهای سیاست خارجی توجه داشته و درصدد ارائه روش‌های مناسب جهت ایجاد انطباق میان اصول بنیادین سیاست خارجی جمهوری اسلامی که عبارتند از: جغرافیای سیاسی، منابع غنی زیرزمینی، حساسیت به استقلال و حاکمیت ملی و تمایل فرهنگی ایرانیان به علم و تکنولوژی با تحولات نوین بین‌المللی است.^{۳۳} به اعتقاد نویسنده مجموعه متغیرهای ذکر شده، ایران را به کشوری بین‌المللی تبدیل کرده، در حالی که رفتار دیپلماسی جمهوری اسلامی، ایران را در رده‌بندی جهانی به کشوری معترض سوق داده است. سریع‌القلم آخرالامر به این نتیجه می‌رسد که: الف) تا زمانی که تناقضات حقوقی مربوط به سیاست خارجی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با چگونگی حلقه‌های واسط میان ابعاد ایدئولوژیک و ابعاد فراملی حل و فصل نشوند، طراحی نظری و کاربردی استراتژی ملی و ایجاد ترکیب‌های فراملی امکان‌پذیر نخواهد بود. ب) هرچند که خصوصیات جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی ایران را به یک واحد سیاسی بین‌المللی تبدیل کرده، ولی برای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای لازم است با قدرت‌های بزرگ همکاری نماید. تنها در صورتی که روابط ایران با قدرت‌های بزرگ قاعده‌مند گردد، زمینه‌های ائتلاف فرامی‌تابی با کشورهای حوزه خلیج فارس، شرق آسیا و ائتلاف سیاسی با کشورهای اسلامی و همکاری‌های اقتصادی با اروپائیان و ژاپن امکان‌پذیر است.^{۳۴}

کتاب روح‌الله رمضانی در واقع مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های ایشان است که به مناسبت‌ها و زمان‌های مختلف ارائه شده و علیرضا طیب جمع‌آوری و به فارسی ترجمه کرده است.^{۳۵} رمضانی یکی از پرکارترین شخصیت‌هایی است که در طول نیم قرن اخیر به بررسی سیاست خارجی ایران به نحو سیستماتیک و پی‌گیرانه پرداخته و نوشته‌های قابل توجه و خط‌دهنده‌ای ارائه داده است. مؤلف در این کتاب وجود خلاء پژوهشی، ضعف نظریه‌پردازی در باب سیاست خارجی کشورهای جهان سوم و ضرورت برطرف کردن کاستی‌های موجود را از علل پرداختن به مباحث سیاست خارجی ایران ذکر می‌کند.^{۳۶}

به اعتقاد رمضانی سیاست خارجی چیزی جز تلاش برای بهینه‌سازی آزادی عمل در

نظام بین‌الملل به منظور دستیابی به اهداف خارجی نیست. او آزادی عمل را مرحله فراتر از استقلال صوری می‌داند که مرحله سرنوشت‌ساز در سیاست خارجی این کشورها محسوب می‌شود و نتیجه می‌گیرد که مفهوم استقلال از تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ناتوان است. در واقع رضانی در اکثر آثار خود بررسی و توجه به چند نوع از تعامل را در تحلیل سیاست خارجی جوامع در حال توسعه لازم می‌داند، که عبارتند از: الف) تعاملات میان مفهوم آزادی عمل با سه مفهوم کلیدی نوسازی یعنی برابری، ظرفیت، و تنوع‌پذیری. ب) تعاملات میان مفهوم آزادی عمل با پنج بحران توسعه سیاسی (بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع). ج) تعاملات میان شش مسئله سیاست خارجی (اهداف، توانایی، استراتژی‌ها، ابزارها، سبک‌ها و فرایندها) و آخر الامر تدوین سیاست خارجی با پنج بحران و سه مفهوم کلیدی نوسازی.^{۳۷}

روح‌الله رضانی جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به سه دوره تقسیم می‌کند. دوره اول سیاست موازنه منفی در دولت مهندس بازرگان، دوره دوم تغییر سمت‌گیری آرمان‌گرایانه از سال ۱۳۵۹-۷۶، که در طی این سال‌ها اصل محوری سیاست خارجی یعنی:

«نه شرقی نه غربی» در نظریه و در عمل تحت‌الشعاع اصل تازه‌ای قرار گیرد که می‌توان آن را «هم شرقی هم جنوبی» نامید و دوره سوم دوره هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی را دربر می‌گیرد که در طی آن مردم‌سالاری در داخل و صلح در روابط خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد.^{۳۸} رضانی با اشاره به حاکمیت واقع‌گرایی سنتی در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ متأثر از تفکرات هانس مورگنتا و پس از آن واقع‌گرایی جدید بر عدم بررسی نظام‌مند تاریخ دیپلماسی ایران به طور اخص و جایگاه کشورهای کوچک در سیاست جهانی به طور اعم تأکید می‌نماید. بر این اساس به رغم تغییر وضعیت مطالعات بین‌المللی و با بهره‌گیری رویکردهای علوم اجتماعی هنوز بر نقش قدرت‌های بزرگ بر سرنوشت واحدهای سیاسی تأکید می‌ورزد.

نکته‌ای که رضانی در اکثر نوشته‌های خود به رغم تغییر و تحولات مفهومی نظری و کارکردی صورت گرفته در سیاست خارجی بیان می‌کند و بر آن تأکید دارد، ضرورت عادی‌سازی روابط ایران با ایالات متحده به مثابه یک قدرت برتر جهانی است او

می‌نویسد: «گرچه فروپاشی اتحاد شوروی سیاست نه شرقی نه غربی را از شور و حرارت انداخته است، ایران هنوز باید با واقعیت برتری غرب یعنی اروپا و آمریکا در نظام بین‌الملل کنار آید» ورود دوباره ایران به جامعه بین‌المللی که در جهت منافع ایران است «لزوماً در گرو بهبود کلی مناسبات تهران با واشنگتن خواهد بود».^{۳۹}

هرچند که کتاب رضانی به خاطر اینکه از مجموعه مقالات تشکیل شده انسجام لازم یک تألیف را ندارد، ولی دارای نکات قوت بسیاری است. کتاب از نظریه مشخصی پیروی می‌کند، ارجاعات زیادی دارد و تحلیلی است کاملاً عالمانه و کارشناسانه.

۴- ارزیابی نهایی

چارچوبی که روح‌الله رضانی به عنوان یک واقع‌گرا و پیش‌کسوت بررسی علمی و هدفمند سیاست خارجی برگزیده علوم اجتماعی است. در تمام نوشته‌های او تلاش شده است تا مفاهیم علوم اجتماعی برای تجزیه و تحلیل و ارزیابی رفتار بین‌المللی دولت ایران چه در عصر مشروطیت و چه در جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته شود. به اعتقاد او یافته‌های علوم اجتماعی «منجی فرخنده‌ای» است برای شناخت تنگناهای پژوهشی و علمی کردن هرچه بیشتر روش تحقیقات و بررسی‌های سیاسی و دستیابی به اهداف مورد نظر. به عبارت دیگر از مطالعه آثار رضانی می‌توان به این نتیجه دست یافت، که پیش‌فرض معرفت‌شناختی مطالعات او در باب سیاست خارجی همان تعهدات و الزاماتی است، که واقع‌گرایان کلاسیک به ایده عینیت دارند.

محمود سریع‌القلم نیز همانند روح‌الله رضانی ضمن تأکید بر عقل و علم در مطالعات سیاسی و اجتماعی از بررسی رئالیسم و ایده‌الیسم و تقابل آن دو با یکدیگر به عنوان شاگرد جیمز روزنا و وام‌گیرنده صادق از افکار و اندیشه‌های هانس مورگنتا به سیاستمداران کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران پیروی از واقع‌گرایی در سیاست خارجی را توصیه می‌نماید. او می‌نویسد: «از منظر متدولوژیک منطقه خاورمیانه در عرصه پیش پوزیتیویستی است و به همین دلیل، قلم و نوشته‌های هانس مورگنتا در حوزه سیاست می‌تواند برای دانش‌پژوهان و دولتمردان این منطقه بسیار مفید و کارساز باشد».^{۴۰}

نه تنها در نگرش دو نویسنده فوق‌الذکر بلکه در اکثر پژوهش‌های در باب سیاست خارجی وابستگی مفراطی به استفاده از نظریه واقع‌گرایی و بررسی علت و معلولی مشاهده می‌شود. سجادی‌پور می‌نویسد: هیچ یک از مکاتب آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی و رفتارگرایی توان تحلیل لازم و کافی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را ندارند. در عین حال او تأکید دارد که واقع‌گرایی در مقایسه با آرمان‌گرایی کارایی بیشتری هم در شناخت رفتار خارجی و هم در رفتار دیگران با جمهوری داراست، علاوه بر این با توجه به اینکه سجادی‌پور در بخش دوم کتاب خود آثار و پیامدهای رخدادهای جهانی از جمله پدیده جهانی شدن و حادثه یازده سپتامبر بر سیاست خارجی را مورد بررسی قرار داده است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که او به پیروی از دیدگاه نواقع‌گرایی کنت والتس غیرمستقیم نقش نظام بین‌الملل را در سرنوشت سیاسی ایران تعیین‌کننده می‌داند.^{۴۱}

هرچند که بین نوشته‌های سجادی‌پور از حیث مضمون با محتویات آثار رمضانی تفاوت‌هایی وجود دارد، اما از لحاظ شیوه پژوهش اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند، به‌ویژه آنکه سجادی‌پور، رمضانی را به عنوان استاد خود و خط‌دهنده اصلی مطالعات سیاست خارجی ایران تلقی می‌کنند.

امیرمحمد حاجی یوسفی نیز تمایل بیشتری در فهم مسایل سیاست خارجی به ادغام نظریه‌های سازه‌گرایی و واقع‌گرایی دارد، و در عین حال برای بررسی روابط خارجی ایران به‌کارگیری واقع‌گرایی ساختاری را چارچوب تئوریک منطقی‌تر، قابل‌فهم‌تر و کارکردگرایانه‌تر می‌داند. حاجی یوسفی بر تأثیر تغییرات سیستمی نظام بین‌الملل و تغییر توضیح قدرت بر سیاست خارجی کشورها و امنیت آنها و به تبع آن سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأکید می‌ورزد. این امر به مفهوم آن است که سیاست خارجی ایران به عنوان متغیر وابسته و نظام بین‌الملل متغیر مستقل محسوب می‌شود، جدا از این نوع رابطه علت و معلولی او با استفاده از ارغام و آمار نشان می‌دهد به عینی و علمی کردن مباحث سیاست و روابط خارجی پایبند می‌باشد.^{۴۲}

حتی نویسندگانی که به علل مختلف ترجیح می‌دهند فراتر از دیدگاه‌های حکومتی و آرمانی قلم نزنند و از کاربرد ریاضی و تحلیل آماری به منظور آزمون فرضیه پرهیز

می‌کنند، تلاش نکرده‌اند خود را در بررسی سیاست بین‌الملل از جنبه تأکیدات نظریه واقع‌گرایی با محوریت نقش قدرت‌های بزرگ و با نگاهی علت و معلولی برهاند. در واقع نقش استعماری قدرت‌های بزرگ در عقب‌نگه داشتن کشورهای در حال توسعه از جمله ایران موجب گردیده تا بسیاری در بررسی سیاست و روابط خارجی ایران با محور قرار دادن قدرت در بررسی‌های خود نظریه‌های وابستگی و امپریالیسم را مناسب‌تر از سایر نظرات بدانند و به کار بندند و آگاهانه و یا ناآگاهانه بر نقش تعیین‌کننده ساختار نظام بین‌الملل و بازیگر اصلی آن ایالات متحده آمریکا در شکل دادن تصمیمات و اقدامات سیاست خارجی ایران تأکید ورزند.

خلاصه آنکه باید پذیرفت، در سال‌های اخیر بسیاری از علمای علوم اجتماعی در بررسی مسایل سیاسی به اندیشه‌های مدرن و استفاده از روش‌های علمی عنایت دارند، ولی هنوز شاهد وجود آشفتگی مطالعاتی و چندگانگی نظری در بررسی‌های سیاست و روابط خارجی ایران می‌باشیم. بدین خاطر نمی‌توان به صراحت گفت که فلسفه اثباتی به قلمرو علوم اجتماعی ایران و از میان این علوم روابط سیاسی نفوذ کاملی کرده است. ولی پیشرفت دانش و روش اثباتی در تقابل با بهره‌گیری از روش‌های تفسیری-تفهیمی در پژوهش‌های اجتماعی حتی در نوشته‌های کسانی که مدعی بررسی سیاسی و ایدئولوژیک مسایل هستند به صورت‌های مختلف دیده می‌شود. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد نظرات تاویلی-گفتمانی و رهیافت‌های پست پوزیتیویسم نتوانسته‌اند شناخت مسلط در حوزه مطالعات روابط خارجی ایران یعنی پوزیتیویسم را با چالش جدی مواجه سازند.

پی‌نوشت‌ها

1. S.Eisenstadt, *Tradition, change and Modernity*, New york: Willey 1973.

در باب مدرنیته و عصر روشنگری رجوع شود به: حسینعلی نودری، *صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیسم*، تهران: انتشارات نقش جهان، ۱۳۷۹. آنتونی گیدنز، *پیامدهای مدرنیته*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

19. K. A., Waltz, op. cit p. 79.

20. J. Rosenau, op. cit.

هانس مورگنتا، پیشین، صص ۵-۱۱.

۲۱. رجوع شود به محمد علی رضوی، محسن نجاتی، **سیاست خارجی ایران در عصر پهلوی**، تهران:

امیرکبیر، ۱۳۵۵. مرتضی قانون، **دیپلماسی پنهان**، تهران: طبرستا، ۱۳۸۱، منوچهر محمدی، **روابط خارجی**

ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵. حافظ فرمانفرمایان، **تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران**، ترجمه

اسماعیل شاکری، تهران: مرکز مطالعات علمی بین‌المللی دانشگاه تهران ۱۳۵۵. ابراهیم سنجر، **نفوذ**

آمریکا در ایران، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۶۸. محمدحسین طباطبائی، **روابط ایران و غرب**، بی‌جا: بی‌نا،

۱۳۵۷، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، **تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط**

پهلوی، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۶۸.

۲۲. بیژن ایزدی، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،

۱۳۷۱. منوچهر محمدی، **اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر دادگستر ۱۳۷۷،

جواد منصوری، **نظری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۵.

۲۳. احمد بخشایشی اردستانی، **اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: موسسه

انتشارات آوای نور، ۱۳۷۵، صص ۶۶.

۲۴. همان، صص ۶۵.

۲۵. همان، صص ۷۶.

۲۶. همان، صص ۱۱۷-۱۲۵.

۲۷. سید محمدکاظم سجادیپور، **سیاست خارجی ایران، چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی**، تهران:

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل ۱۳۸۱، صص ۸-۹.

۲۸. همان، صص ۶۲-۶۴.

۲۹. رجوع شود به بهره دوم همان.

۳۰. امیرمحمد حاجی یوسفی، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای**،

تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۸۴؛ ایضاً، **ایران و خاورمیانه**، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱،

ایضاً، **ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه**، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۲.

۳۱. در این ارتباط رجوع شود به: **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای**،

فصل دوم از بخش سوم.

۳۲. محمود سریع‌القلم، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف**،

تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، صص ۲۵۰.

۳۳. همان صص ۳۲-۳۷.

۳۴. همان، صص ۱۵۴.

۲. پوزیتیویسم را به اصالت اثبات-اثبات‌گرایی، فلسفه تحصلی ترجمه کرده‌اند.

۳. سید حسین سیف‌زاده، **مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست**، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۹، صص ۱۹۲،

فیلیپس شاله، **شناخت روش علوم یا فلسفه علمی**، ترجمه یحیی مهدوی: دانشگاه تهران ۱۳۵۰، صص ۳۸-۴۴،

احسان نراقی، **علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن**، چاپ دوم، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵، صص ۳۷-۴۵.

۴. سید حسین سیف‌زاده، **نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری**، تهران: سمت،

۱۳۷۶، صص ۴.

بهاء‌الدین خرمشاهی، **پوزیتیویسم منطقی**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، صص ۲۴، رابرت

هولاپ، **یورگن هابرماس**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی، ۱۳۷۸.

5. D. Apter, **An Introduction to political Analysis**, NewDelhi: prentice Hall, 1981

محمود سریع‌القلم، **سیر روش و پژوهش در روابط بین‌الملل**، تهران: دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۷۲، صص

۵۰-۵۷.

6. H. J. Bull, **The Theory of International politics**, Oxford: Oxford University press, p33.

۷. فیلیپس شاله، کتاب پیشین، صص ۴۲-۴۳.

8. A. Comte, **The positive philosophy**, New york: Amspress 1974.

موریس دورژ، **روش‌های علوم اجتماعی**، ترجمه خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، صص ۲۰-۳۵.

۹. غلام‌عباس توسلی، **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، تهران: سمت، ۱۳۷۶، صص ۴۷-۵۰. احسان نراقی،

کتاب پیشین، صص ۴۰-۴۵.

10. H. J. Bull, Op cit, p 33.

۱۱. هانس مورگنتا، **سیاست میان ملت‌ها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و

بین‌المللی، ۱۳۷۴، صص ۵-۶.

12. K. J. N, Waltz, **Theory of International politics**, Newyork, Random 1979, pp 3-10.

13. K. J. Knorr and J. Rosenau (eds), **Contending Approches to International politics**,

Princeton: University press 1969, p. 4.

۱۴. سید حسین سیف‌زاده، **نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل**، پیشین، صص ۴.

۱۵. عبدالکریم سروش، **تفرج صنع**، تهران: صراط، ۱۳۸۰، صص ۲۴.

۱۶. هانس مورگنتا، پیشین، صص ۲۸-۲۹.

17. J. Rosenau (ed) **International politics and foreign policy**, Newyork Free press 1969, P. 4.

نگاه شود همچنین به: جیمز دوئرتی، فالتز گراف، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه

علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: قومس، ۱۳۷۲.

18. J. Rosenau, Ibid, p. 65.

هانس مورگنتا، پیشین، صص ۵۴-۶۰.

۳۵. روح‌الله رمضانی، چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی، ۱۳۸۰.
۳۶. همان، صص ۱۳-۱۵.
۳۷. همان، صص ۱۷-۲۰.
۳۸. رجوع شود به فصل سوم و چهارم، پیشین.
۳۹. همان، ص ۱۰۵.
۴۰. محمود سریع‌القلم، پیشین، ص ۱۴.
۴۱. محمدکاظم سجادی‌پور، پیشین، بهره دوم.
۴۲. امیرمحمد حاجی یوسفی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، ص ۹ و صص ۲۵-۴۲، حاجی یوسفی، ایران و رژیم صهیونیستی، پیشین، صص ۱۲۰.